

Contractual Exploitation in Light of Theories of Contractual Justice: From Formal Consent to Justice in Contractual Relations

Seyyedeh Fatemeh Hashemi¹ 

1. Assistant Professor, Department of Law, University of Religions and Denominations, Qom, Iran

Abstract

Contractual exploitation is one of the most challenging issues at the intersection of the philosophy of law, ethics, and private law. It describes a situation in which, despite voluntary consent within a contractual relationship, the contract is normatively regarded as unjust. Contract law, with its emphasis on the principle of contractual freedom and the role of the parties' consent, has generally recognized such relationships as legitimate. However, contemporary theories and definitions in the field of ethics and law demonstrate that formal consent alone cannot provide a sufficient basis for justifying contractual obligations, because in many cases, justice is shaped in the context of severe economic inequalities, informational asymmetries, or unequal bargaining positions. The present article analytically examines the concept of contractual exploitation and the capacity of private law to address it. First, the concept of exploitation in moral philosophy and its distinction from concepts such as coercion, distributive injustice, and contractual invalidity are examined. It is then demonstrated that exploitation challenges the foundations of contract law, particularly theories centered on the legitimacy of obligations. Subsequently, the internal capacities of

Cite this article: Hashemi, Seyyedeh Fatemeh, V. (2025). Contractual Exploitation in Light of Theories of Contractual Justice: From Formal Consent to Justice in Contractual Relations. *Philosophy of Law*, 5(1), p. 129-154.

<https://doi.org/10.22081/pwq.2026.73222.1257>

Received: 2026/3/24

Revised: 2026/4/19

Accepted: 2026/4/30

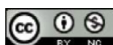
Available online: 2026/6/20

Type of article: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University

<https://pwq.bou.ac.ir/>

©2025/authors retain the copyright and full publishing rights



private law to address this phenomenon, including rules concerning duress and coercion, and provisions relating to unfair terms, are analyzed. Finally, the present study argues that effectively addressing exploitation requires a normative framework in which the legitimacy of a contract is assessed not merely on the basis of formal consent, but through a combination of substantive choice, fair balance between the parties, and mutual reliance. Such an approach can contribute to the development of a theory of contractual justice in private law.

Keywords: Contractual Exploitation, Contractual Freedom, Contractual Justice, Philosophy of Private Law, Consent, Contractual Inequality

استثمار قراردادی در پرتو نظریه‌های عدالت قراردادی: از رضایت صوری تا عدالت در روابط قراردادی

سیده فاطمه هاشمی^۱

۱. استادیار گروه حقوق، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران sf.hashemi@urd.ac.ir

چکیده

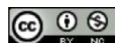
استثمار قراردادی یکی از چالش‌برانگیزترین مسائل در مرز میان فلسفه اخلاق و حقوق خصوصی است؛ زیرا این پدیده وضعیتی را توصیف می‌کند که در آن یک رابطه قراردادی با وجود داوطلبانه بودن، از منظر هنجاری مسئله‌دار به نظر می‌رسد. حقوق قراردادها با تکیه بر اصل آزادی قراردادی و نقش تعیین‌کننده رضایت، غالباً چنین روابطی را مشروع تلقی کرده است؛ با این حال، نظریات و تعاریف حوزه اخلاق و حقوق نشان می‌دهد که رضایت صوری نمی‌تواند به تنهایی مبنای کافی برای توجیه هنجاری تعهدات قراردادی باشد؛ زیرا در بسیاری از موارد، رضایت در بستر نابرابری‌های شدید اقتصادی، اطلاعاتی یا موقعیتی شکل می‌گیرد. مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی می‌کوشد مفهوم استثمار قراردادی را واکاوی و ظرفیت‌های حقوق خصوصی را برای مواجهه با آن ارزیابی کند. در پژوهش حاضر، نخست مفهوم استثمار در فلسفه اخلاق بررسی و تمایز آن با مفاهیمی چون اجبار، بی‌عدالتی توزیعی و عدم توازن قراردادی تبیین می‌گردد؛ سپس نشان داده می‌شود که استثمار چالشی

استناد به این مقاله: هاشمی، سیده فاطمه (۱۴۰۵). استثمار قراردادی در پرتو نظریه‌های عدالت قراردادی: از رضایت صوری تا عدالت در روابط قراردادی. *فلسفه حقوق*، ۱۵۴، (۱)، ۱۲۹-۱۵۴.

<https://doi.org/10.22081/pwq.2026.73222.1257>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۷/۴؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۵/۸/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۱۰؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۵/۳/۳۰
 نوع مقاله: پژوهشی
 ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)
 ۱۴۰۴ © نویسندگان دارند حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند

<https://pwq.bou.ac.ir/>



برای مبانی حقوق قراردادها به‌ویژه نظریه‌های اراده‌محور مشروعیت تعهدات ایجاد می‌کند. در ادامه، ظرفیت‌های درونی حقوق خصوصی برای مقابله با این پدیده از جمله نهادهایی چون غبن، قواعد مربوط به اکراه و اضطرار و مقررات مربوط به شروط ناعادلانه تحلیل می‌شوند. درنهایت پژوهش حاضر استدلال می‌کند که مواجهه مؤثر با استثمار مستلزم صورت‌بندی چارچوبی هنجاری است که در آن مشروعیت قرارداد نه صرفاً بر رضایت صوری، بلکه بر ترکیبی از انتخاب معنادار، تقارن هنجاری میان طرفین و اعتماد متقابل استوار باشد. چنین بازفهمی می‌تواند به توسعه نظریه‌ای منسجم از عدالت قراردادی در حقوق خصوصی بینجامد.

کلیدواژه‌ها: استثمار قراردادی، آزادی قراردادی، عدالت قراردادی، فلسفه حقوق خصوصی، رضایت و نابرابری قراردادی.

مقدمه

قرارداد همواره به مثابه سازوکار اصلی تنظیم روابط حقوقی میان اشخاص تلقی شده است و اعتبار آن عموماً بر مبنای اصل حاکمیت اراده و آزادی قراردادی توجیه می‌شود (قنواتی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۶؛ زاهدی و داریتی، ۱۴۰۳، ص ۱۰۴). بر اساس این تلقی کلاسیک، هرگاه اشخاص با رضایت آزادانه و آگاهانه به توافقی دست یابند، حقوق موظف است به آن احترام گذارد و آثار آن را به رسمیت بشناسد (موسوی و همکاران، ۱۴۰۱، ص ۹۹). این برداشت که ریشه در اندیشه‌های فردگرایانه و لیبرال حقوق مدرن دارد، قرارداد را تجلی خودمختاری اشخاص در سامان‌دهی منافع و تعهدات متقابل می‌داند (هاشمی، ۱۴۰۵؛ موسوی و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۱۸۴). با این حال، تحولات گسترده اقتصادی و اجتماعی در جوامع معاصر به‌ویژه گسترش نابرابری‌های ساختاری در قدرت اقتصادی و اطلاعاتی طرفین قرارداد، موجب شده است کفایت این تلقی سنتی با تردیدهای جدی روبرو شود. در بسیاری از روابط قراردادی به‌ویژه در قراردادهای الحاقی، قراردادهای کار و معاملات مصرف‌کننده، یکی از طرفین در موقعیتی قرار دارد که در عمل امکان واقعی برای مذاکره یا رد شرایط پیشنهادی را در اختیار ندارد و ناگزیر به پذیرش شروطی می‌شود که آشکارا به سود طرف قدرتمندتر تنظیم شده‌اند (مقدادی و یزدان‌شناس، ۱۴۰۰، ص ۹۸). در چنین شرایطی، مسئله‌ای بنیادین در مرز حقوق و فلسفه مطرح می‌شود؛ آیا هر توافق مبتنی بر رضایت صوری را می‌توان از منظر هنجاری نیز مشروع دانست یا برخی قراردادها با وجود اعتبار حقوقی ظاهری، از حیث اخلاقی و عدالت محور واجد وصفی هستند که در ادبیات فلسفه اخلاق و فلسفه حقوق از آن با عنوان «استثمار» یاد می‌شود؟

مفهوم استثمار قراردادی ناظر به وضعیتی است که در آن یکی از طرفین قرارداد با بهره‌برداری از وضعیت ضعف، نیاز شدید یا آسیب‌پذیری طرف دیگر، منافع نامتناسب و غیرمنصفانه به دست می‌آورد؛ در حالی که رضایت طرف ضعیف هرچند در ظاهر

وجود دارد، در بستر شرایطی شکل گرفته است که امکان انتخاب واقعی را به جد محدود کرده است. بنابراین استثمار قراردادی، چالشی نظری برای تلقی سنتی از آزادی قراردادی محسوب می‌شود؛ زیرا نشان می‌دهد که وجود رضایت لزوماً به معنای تحقق عدالت در روابط قراردادی نیست (آرام، جعفری، ۱۴۰۴، ص ۱۵۳).

اهمیت این مسئله زمانی آشکارتر می‌شود که توجه کنیم بسیاری از نظام‌های حقوقی از جمله حقوق ایران، ابزارهایی برای مقابله با برخی از نابرابری‌های قراردادی پیش‌بینی کرده‌اند (ترکمانی و همکاران، ۱۴۰۴، ص ۲۱۱)؛ نهادهایی همچون غبن، اضطرار، اکراه یا قواعد مربوط به شروط ناعادلانه را می‌توان در همین چارچوب تحلیل کرد. با این حال، پرسش اساسی آن است که آیا این سازوکارهای حقوقی برای مواجهه با پدیده استثمار در روابط قراردادی کفایت می‌کنند یا دامنه استثمار فراتر از مصادیقی است که حقوق سنتی به رسمیت شناخته است؟ به بیان دیگر، مسئله اصلی آن است که آیا حقوق خصوصی با تمرکز بر عیوب کلاسیک اراده می‌تواند تمامی اشکال بهره‌برداری ناعادلانه از ضعف طرف قرارداد را پوشش دهد یا تحلیل فلسفی مفهوم استثمار نشان می‌دهد که برخی روابط قراردادی با وجود فقدان اکراه یا فریب، همچنان می‌توانند واجد ماهیتی استثمارگری باشند. بر این اساس، مقاله حاضر می‌کوشد با اتخاذ رویکردی فلسفی - تحلیلی، مفهوم استثمار قراردادی را در چارچوب نظریه‌های فلسفی عدالت و اخلاق قرارداد بررسی کند و به تحلیل نسبت آن با مبانی سنتی حقوق خصوصی بپردازد. بر این اساس، نخست مفهوم استثمار در ادبیات فلسفه اخلاق و فلسفه حقوق تبیین می‌شود؛ سپس عناصر اساسی استثمار در روابط قراردادی تحلیل خواهد شد و در نهایت ظرفیت‌های حقوق خصوصی برای مواجهه با این پدیده ارزیابی می‌گردد. هدف از این تحلیل آن است که نشان داده شود فهم دقیق‌تر از مفهوم استثمار می‌تواند افق تازه‌ای برای بازاندیشی در حدود و کارکردهای اصل آزادی قراردادی و نیز درک هنجاری عدالت در روابط خصوصی فراهم آورد.

۱. ارزیابی انتقادی و امکان صورت‌بندی یک نظریه‌هنجاری برای مقابله با استثمار قراردادی

مفهوم استثمار صرفاً اقتصادی یا ایدئولوژیک نیست، بلکه مقوله‌ای است که به شیوه بهره‌برداری یک عامل از موقعیت آسیب‌پذیر عامل دیگر در چارچوب رابطه‌ای تعاملی اشاره دارد؛ گاه در روابط فردی و گاه در روابط بین‌الدولی (خمینی، ۱۳۸۹، ص ۵۰۴ - ۵۰۵). در تحلیل‌های مارکسی، استثمار عمدتاً در بستر روابط تولید و بر مبنای نظریه ارزش کار فهم می‌شود؛ بدین معنا که سرمایه‌دار از طریق تصاحب مازاد ارزش تولیدشده توسط کارگر، از نیروی کار او بهره‌برداری می‌کند (Marx, 1976, p. 325-326). با این حال در فلسفه تحلیلی معاصر، مفهوم استثمار از چارچوب صرفاً اقتصادی فراتر رفته است و به مثابه رابطه‌ای میان اشخاص تحلیل می‌شود که در آن یکی از طرفین با تکیه بر ضعف یا نیاز طرف دیگر، منفعتی نامتناسب تحصیل می‌کند. از مهم‌ترین تلاش‌های نظام‌مند برای صورت‌بندی تحلیلی این مفهوم، اندیشه آلن ورتهایمر با عنوان Exploitation است. ورتهایمر استثمار را نه مترادف با ضررزدن می‌داند و نه لزوماً هم‌ارز با بی‌عدالتی توزیعی، بلکه آن را ناظر به بهره‌برداری ناعادلانه از تعامل رضایت‌مندانه تلقی می‌کند (Wertheimer, 1996, p. 10-15). در تحلیل او، یک معامله ممکن است برای هر دو طرف سودمند باشد و حتی وضعیت طرف ضعیف را در برابر نقطه آغاز بهبود بخشد، اما همچنان استثمار باشد؛ زیرا معیار ارزیابی صرفاً مقایسه با وضعیت پیشین نیست، بلکه سنجش نسبت منفعت‌ها و شیوه استفاده از آسیب‌پذیری طرف مقابل نیز اهمیت دارد (Wertheimer, 1996, p. 10-15). بنابراین استثمار می‌تواند در دل توافقی شکل گیرد که از منظر حقوقی معتبر و از حیث اقتصادی سودمند است، اما از منظر اخلاقی با کاستی مواجه است.

عنصر آسیب‌پذیری در این تحلیل نقشی اساسی دارد. ورتهایمر نشان می‌دهد استثمار معمولاً در شرایطی رخ می‌دهد که یکی از طرفین به دلیل فقر، اضطراب، فقدان گزینه‌های جایگزین یا نابرابری اطلاعاتی در موقعیتی قرار دارد که دامنه انتخاب‌های واقعی او به شدت

محدود است (Wertheimer, 1996, p. 36). این محدودیت با اینکه به معنای فقدان کامل رضایت نیست، کیفیت رضایت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در همین راستا، دیگر اندیشمندان نظیر روث نمونه‌هولدر با تفکیک میان استثمار مضر (harmful exploitation) و استثمار سودمند (mutually beneficial exploitation)، بر این نکته تأکید می‌کنند که حتی توافقی که برای طرف ضعیف منفعت‌آور است، می‌تواند به دلیل بهره‌برداری از نابرابری شدید قدرت یا فرصت، از منظر اخلاقی نادرست باشد (Sample, 2003, p. 57-64).

تحلیل استثمار همچنین با مفهوم استفاده‌ای از اشخاص پیوند خورده است. در سنت کانتی، هرگونه رابطه‌ای که در آن شخصی صرفاً به مثابه وسیله‌ای برای اهداف دیگری به کار گرفته شود، با اصل کرامت انسانی ناسازگار است (Kant, 1998, p. 37-38؛ هاشمی، ۱۴۰۵). کانت به صراحت نظریه‌ای منسجم درباره استثمار اقتصادی ارائه نکرده است؛ اما بسیاری از شارحان استدلال کرده‌اند که روابط استثماری به ویژه در شرایط نابرابری شدید، با اصل غایت بودن انسان در تعارض‌اند؛ زیرا در چنین روابطی آزادی یک شخص به ابزار افزایش منافع شخص دیگر فروکاسته می‌شود (Ripstein, 2009, p. 61-66؛ مظاهری و اعوانی، ۱۴۰۱، ص ۱۹۱-۱۹۲). بدین ترتیب استثمار نه تنها مسئله‌ای مربوط به توزیع منافع، بلکه مسئله‌ای مربوط به کیفیت رابطه میان اشخاص است.

از منظر نظریه‌های عدالت معاوضی نیز استثمار با ایده نامتناسب بودن عوضین ارتباط می‌یابد. این مفهوم در سنت ارسطویی بر برقراری تعادل میان آنچه داده و ستانده می‌شود، تأکید دارد (Aristotle, 1999, p. 1032؛ خندانی و خاکباز، ۱۳۹۲، ص ۷۰). حقوق مدرن غالباً از سنجش عینی تعادل اقتصادی پرهیز می‌کند و به رضایت طرفین بسنده کرده است؛ اما تحلیل‌های فلسفی جدید نشان می‌دهد که بی‌توجهی کامل به نسبت منافع می‌تواند به مشروعیت بخشی روابطی بینجامد که از حیث هنجاری ناعادلانه‌اند. در این چارچوب، استثمار را می‌توان وضعیتی دانست که در آن نسبت منافع به گونه‌ای شکل

می‌گیرد که یکی از طرفین با اتکا به شرایط نامتوازن، سهمی ناموجه تحصیل می‌کند؛ حتی اگر این نسبت از منظر صرفاً شکلی مبتنی بر توافق باشد.

بنابراین ادبیات فلسفی معاصر نشان می‌دهد که استثمار واجد سه مؤلفه اساسی است؛ نخست: وجود نوعی عدم توازن ساختاری یا موقعیتی میان طرفین؛ دوم: تحصیل منفعتی نامتناسب از سوی طرف قوی‌تر؛ سوم: رضایتی که هرچند واقعی است، در بستر محدودیت‌های جدی گزینه‌های جایگزین شکل گرفته است. این صورت‌بندی، مبنایی نظری برای بازناندیشی در روابط قراردادی فراهم می‌آورد و امکان می‌دهد که برخی قراردادهای معتبر حقوقی از منظر اخلاقی نقد شوند. بدین ترتیب تحلیل فلسفی استثمار، چالشی بنیادین برای تلقی کلاسیک از آزادی قراردادی ایجاد می‌کند و پرسش از حدود مداخله حقوق خصوصی در برابر روابط نابرابر را به سطحی عمیق‌تر و هنجاری‌تر ارتقا می‌دهد.

۲. استثمار قراردادی و چالش آن برای مبانی سنتی حقوق خصوصی

انتقال مفهوم استثمار از سطح تحلیل اخلاقی به قلمرو حقوق خصوصی، مستلزم بازناندیشی در یکی از بنیادی‌ترین پیش‌فرض‌های حقوق قراردادهای، یعنی کفایت رضایت برای مشروعیت بخشی به تعهدات است. سنت لیبرال حقوق خصوصی که ریشه‌های آن را می‌توان در آموزه‌های اراده‌گرایانه سده نوزدهم و نظریه قرارداد به مثابه وعده جستجو کرد (افتقاری و همکاران، ۱۴۰۱، ص ۲۷)، اعتبار الزام‌آور قرارداد را بر انتخاب آزاد و خودخواسته طرفین مبتنی می‌کند. چارلز فرید در دفاع کلاسیک خود از این رویکرد تصریح می‌کند که تعهد قراردادی از آن‌رو الزام‌آور است که تجلی خودآیین‌سازی شخص از طریق وعده‌دادن است؛ نقض قرارداد در این تلقی، نوعی بی‌توجهی به شأن اخلاقی وعده و اعتماد متقابل است (Fried, 1981, p. 7-17). با این حال، این نظریه هنگامی با دشواری روبرو می‌شود که رضایت و وعده در بستر نابرابری‌های عمیق شکل گیرد؛ زیرا

در چنین وضعیتی، پرسش از کیفیت رضایت و حدود اتکای اخلاقی بر آن به طور جدی مطرح می‌شود.

از سوی دیگر، تحلیل‌های مبتنی بر عدالت اصلاحی به‌ویژه در آثار ارنست واینریب، قرارداد را نه صرفاً سازوکاری اراده‌محور، بلکه رابطه‌ای هنجاری میان دو شخص می‌دانند که در آن هر یک در برابر دیگری صاحب حق و مکلف است (Weinrib, 1995, p. 56-83). در این چارچوب، حقوق خصوصی بر تقارن صوری و برابری انتزاعی طرفین استوار است؛ بدین معنا که هر یک از اشخاص در جایگاه دارنده حق، در موقعیتی متقابل و برابر با دیگری قرار می‌گیرد؛ اما اگر این برابری صرفاً در سطح صورت‌بندی حقوقی باقی بماند و در واقعیت اجتماعی با نابرابری‌های شدید اقتصادی و اطلاعاتی همراه باشد، آیا می‌توان همچنان از تحقق عدالت معاوضی سخن گفت؟ مسئله استثمار دقیقاً در همین نقطه سر برمی‌آورد؛ جایی که تقارن حقوقی، پوششی برای عدم تقارن واقعی در قدرت و گزینه‌های انتخاب است. پیش از تحلیل بیشتر، لازم است میان دو مفهوم عدالت معاوضی و عدالت اصلاحی که در ادبیات فلسفه حقوق گاه به جای یکدیگر به کار می‌روند، تمایز نهاد. عدالت معاوضی در سنت ارسطویی - توماسی، ناظر بر تناسب ارزش میان عوضین در یک مبادله داوطلبانه است؛ توماس آکویناس این مفهوم را در امتداد تحلیل ارسطو صورت‌بندی کرد (Aquinas, Summa Theologiae, II-II, q. 61) و جیمز گوردلی نشان داده است که این سنت مبنای تاریخی بسیاری از نهادهای کلاسیک حقوق قراردادها از جمله غبن بوده است (Gordley, 1991, p. 94-102). در مقابل، عدالت اصلاحی که ارسطو آن را ذیل عنوان عدالت جبرانی (rectificatory justice) در برابر عدالت توزیعی مطرح کرد، ناظر بر بازگرداندن تعادل برهم خورده در رابطه میان دو شخص معین است؛ خواه این برهم خوردگی از یک مبادله ارادی ناشی شده باشد یا از یک فعل غیرارادی. ارنست واینریب با احیای این مفهوم و پیوند آن با حق کانتی، عدالت اصلاحی را نه معیاری برای سنجش تناسب

اقتصادی عوضین، بلکه چارچوبی برای تبیین رابطه هنجاری تلازمی میان حق دارنده و مکلف می‌داند (Weinrib, 1995, p. 56-83). در این مقاله، عدالت معاوضی به عنوان معیار محتوایی تشخیص نامتناسب بودن عوضین و عدالت اصلاحی (در قرائت واینریبی) به مثابه چارچوب ساختاری تبیین رابطه هنجاری میان طرفین به کار گرفته می‌شود؛ دو مفهوم مکمل که نباید یکی انگاشته شوند.

در بسیاری از روابط قراردادی معاصر، از قراردادهای کار گرفته تا قراردادهای مصرف‌کننده و خدمات مالی، یکی از طرفین در وضعیت پذیرش یا محرومیت قرار دارد؛ بدین معنا که گزینه جایگزین معقولی در اختیار ندارد و ناگزیر از قبول شروطی است که از پیش و یک جانبه تنظیم شده‌اند. چنین وضعیتی رامی‌توان در پرتو تحلیل ورتهایمیر به مثابه بهره‌برداری از آسیب‌پذیری فهم کرد، حتی اگر هیچ عنصر فریب یا تهدید مستقیمی در میان نباشد (Wertheimer, 1996, p. 31-36). حقوق سنتی قراردادها معمولاً تنها در صورت وجود عیوب کلاسیک اراده مانند اکراه یا تدلیس به بی‌اعتباری قرارداد حکم می‌کند (النجفی الجواهری، ۱۳۶۲، ج ۲۳، ص ۲۸۴؛ شهیدی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۲). اما استثمار قراردادی غالباً در جایی رخ می‌دهد که هیچ‌یک از این عیوب به معنای دقیق حقوقی آن تحقق نیافته است؛ رضایت وجود دارد، اما این رضایت در افق انتخاب‌های به شدت محدود شکل گرفته است.

برخی نظریه پردازان معاصر حقوق قراردادها کوشیده‌اند با توسعه مفهوم بی‌عدالتی قراردادی یا نابرابری فاحش یا حمایت از مصرف‌کننده، این خلأ را جبران کنند. اندیشمندان معاصر با طرح ایده عدالت در قرارداد، استدلال می‌کنند که حقوق قراردادها نمی‌تواند در برابر نابرابری‌های شدید در ارزش عوضین یا شرایط معامله بی‌توجه باشد؛ زیرا چنین بی‌توجهی‌ای به تضعیف مشروعیت نظام قراردادی می‌انجامد (Eisenberg, 1982, p. 741-801). هرچند همچنان بر اهمیت کارکردی قطعیت و پیش‌بینی‌پذیری در قراردادها تأکید وجود دارد؛ اما قواعدی چون منع شروط غیرمنصفانه یا امکان تعدیل قرارداد در شرایط خاص،

بخشی از سازوکارهای درونی نظام قرارداد برای حفظ عدالت اند، نه استثنائاتی بیرونی بر اصل آزادی.

از منظر فلسفی، مسئله اصلی آن است که آیا حقوق خصوصی باید صرفاً به تضمین فرایند رضایت بسنده کند یا مسئولیت دارد بر نتایج هنجاری رابطه نیز نظارت کند. اگر استثمار را صرفاً امری اخلاقی و بیرون از حوزه حقوق بدانیم، حقوق قراردادها ممکن است به ابزاری خنثی برای اجرای توافقاتی بدل شود که در عمل بازتولیدکننده نابرابری‌های ساختاری اند؛ اما اگر همان‌گونه که برخی نظریه‌های عدالت استدلال می‌کنند، حقوق خصوصی بخشی از ساختار اساسی تنظیم روابط میان اشخاص آزاد و برابر است، در آن صورت نمی‌تواند نسبت به روابطی که در آنها یک طرف از محدودیت‌های شدید طرف دیگر بهره‌برداری می‌کند، بی‌تفاوت بماند. بدین ترتیب، استثمار قراردادی چالشی دوگانه برای مبانی سنتی حقوق خصوصی ایجاد می‌کند؛ از یک سو، کفایت نظریه‌های اراده‌محور را در توضیح مشروعیت تعهدات زیر سؤال می‌برد؛ از سوی دیگر، بر ضرورت بازاندیشی در نسبت میان برابری صوری حقوقی و برابری واقعی در قدرت چانه‌زنی تأکید می‌ورزد. تحلیل این چالش نشان می‌دهد که دفاع از آزادی قراردادی بدون توجه به شرایط مادی و ساختاری شکل‌گیری رضایت، ممکن است به دفاع غیرمستقیم از روابط استثمار بی‌انجامد. بر همین اساس، بررسی ظرفیت‌های درونی حقوق خصوصی برای شناسایی و مهار استثمار، گامی ضروری در راستای حفظ مشروعیت هنجاری نظام قراردادی در جوامع معاصر به شمار می‌رود.

۳. ظرفیت‌های حقوق خصوصی برای مواجهه با استثمار قراردادی

حقوق خصوصی با وجود تأکید بنیادین بر ثبات قراردادها و اصل لزوم، در برابر نابرابری‌های فاحش و بهره‌برداری‌های ناعادلانه بی‌توجه نبوده است. اصطلاح استثمار به ندرت در متون قانونی به کار می‌رود؛ اما بسیاری از نهادهای حقوقی و قواعد حمایتی به لحاظ کارکردی، نقش

مهارکننده روابط استثماراری را ایفا می‌کنند. چالش اصلی در اینجا، یافتن نقطه تعادل میان حرمت قرارداد و عدالت قراردادی است؛ به گونه‌ای که مداخله حقوقی نه موجب اخلاف در امنیت معاملات شود و نه به پوششی برای مشروعیت بخشی به ظلم اقتصادی بدل گردد.

یکی از کهن‌ترین ابزارهای حقوقی برای مقابله با عدم توازن فاحش در قراردادها، نهاد غبن است که ریشه در سنت حقوق رومی و فقه اسلامی دارد. غبن بر مبنای نظریه عدالت معاوضی ارسطویی استوار است که برابری عینی ارزش عوضین را شرط لزوم قرارداد می‌داند. جیمز گوردلی در تحلیل ریشه‌های فلسفی دکترین قرارداد نشان می‌دهد که چگونه حقوقدانان سنتی با تکیه بر مفهوم برابری در مبادله، معامله‌ای را که در آن تفاوت فاحشی میان قیمت سوقیه و ثمن قراردادی وجود داشت، قابل فسخ می‌دانستند (Gordley, 1991, p. 94-102). در حقوق ایران نیز ماده ۴۱۶ قانون مدنی با شناسایی خیار غبن در صورت فاحش بودن ضرر، در واقع سازوکاری برای مقابله با استثمار در شکل سود نامتناسب فراهم آورده است (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۳۱۷-۳۱۸). با این حال غبن به تنهایی کافی نیست؛ زیرا صرفاً به تعادل اقتصادی توجه دارد و به فرایند شکل‌گیری اراده و موقعیت ضعف طرفین بی‌توجه است.

نهاد دیگری که پیوند نزدیکی با مفهوم استثمار دارد، اضطراب است. در حقوق قراردادها، میان اکراه و اضطراب تفکیکی مبنایی وجود دارد. در حالی که اکراه به دلیل فشار خارجی ناروا موجب عدم نفوذ قرارداد می‌شود، اضطراب (مانند معامله‌ای که شخص به دلیل نیاز مالی شدید برای درمان فرزندش انجام می‌دهد) طبق ماده ۲۰۶ قانون مدنی ایران، اصولاً خللی به اعتبار قرارداد وارد نمی‌کند. این رویکرد سنتی بر این منطق استوار است که اعتبار معاملات مضطرانه در واقع به نفع خود اوست تا بتواند نیاز فوری اش را برطرف کند (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ج ۱). اما از منظر فلسفه استثمار، این دقیقاً همان نقطه‌ای است که استثمار سودمند رخ می‌دهد؛ طرف مقابل از وضعیت اضطرابی شخص بهره‌برداری می‌کند و شرایطی ناعادلانه را بر او تحمیل می‌گرداند. برخی نظام‌های حقوقی معاصر مانند قانون مدنی آلمان در ماده ۱۳۸، با شناسایی مفهوم

معاملات خلاف اخلاق حسنه، قراردادهایی را که در آنها از نیاز، بی تجربگی یا ضعف اراده طرف مقابل برای کسب منفعت نامتناسب استفاده شده باشد، باطل اعلام می کنند (German Civil Code (BGB), trans. Langenscheidt (Munich: C.H. Beck, 2023), § 138 (2)). این رویکرد، گامی فراتر از تحلیل صرفاً اراده محور است و به کیفیت اخلاقی رابطه توجه دارد.

در دوران معاصر با ظهور قراردادهای الحاقی و نابرابری های اطلاعاتی، حقوق خصوصی به سمت قواعد حمایتی سوق یافته است (نظیر ماده ۳۷ قانون تجارت الکترونیکی). هیو کالینز در تحلیل حقوق قراردادها معتقد است که مفهوم شروط ناعادلانه در واقع پاسخ حقوق به استثمار ساختاری در بازار است (Collins, 2003, p. 256-262). در این چارچوب، حقوق دیگر صرفاً به فرآیند تراضی بسنده نمی کند، بلکه به محتوای قرارداد نیز ورود می یابد. قوانینی که شروط سلب مسئولیت غیرمنصفانه یا جریمه های گزاف را در قراردادهای مصرف کننده باطل می دانند، در واقع مانع از آن می شوند که طرف قدرتمندتر از انحصار یا ضعف آگاهی طرف دیگر برای تحمیل تعهدات یک جانبه استفاده کند.

با این وجود، ظرفیت های فعلی حقوق خصوصی همچنان با چالش های نظری مواجه اند؛ نخست آنکه بسیاری از این نهادها (مانند غبن) تنها در صورت وقوع ضرر مادی قابل استناد هستند، در حالی که استثمار می تواند ماهیتی غیرمادی داشته باشد. دوم آنکه حقوق خصوصی همچنان در برابر استثمار در ساختار رقابتی ناتوان است؛ جایی که شرایط استثماری نه توسط یک شخص، بلکه از سوی کلیت بازار بر فرد تحمیل می شود (Wertheimer, 1996, p. 212-215). پاتریک آتیا در بررسی تحول حقوق قراردادها خاطرنشان می سازد که گذار از آزادی قراردادی مطلق به تعهدات تحمیلی قانونی، بازتابی از درک این واقعیت است که رضایت صوری در بستر نابرابری، نمی تواند تنها منبع مشروعیت تعهد باشد (Atiyah, 1979, p. 716-720).

در مجموع، می توان گفت حقوق خصوصی واجد ابزارهای پراکنده ای برای مقابله با استثمار

است؛ اما این ابزارها یک مبنای نظری واحد و منسجم را ندارند. تلفیق نهادهای سنتی مانند غبن و اضطراب با مفاهیم مدرنی چون سوءاستفاده از موقعیت برتر، می‌تواند به شکل‌گیری دکترین جامعی برای مقابله با استثمار بینجامد. چنین دکترین مفروضی به جای تمرکز صرف بر عیوب اراده، بر مسئولیت هنجاری طرف قدرتمند در حفظ عدالت معاوضی تأکید خواهد داشت؛ امری که ضرورت بازخوانی مبانی اخلاقی حقوق خصوصی را بیش از پیش آشکار می‌کند.

۴. نقد کفایت دکترین‌های موجود و نیاز به صورت‌بندی یک نظریه هنجاری منسجم

درباره استثمار قراردادی

۴-۱. صورت‌بندی نقادانه

ارزیابی هنجاری ظرفیت‌های حقوق خصوصی در مواجهه با استثمار نه تنها مستلزم بررسی کارکرد ابزارهای موجود است، بلکه به بازاندیشی در مبانی نظری حقوق قراردادها نیز نیاز دارد. پرسش اصلی این است که آیا می‌توان نظریه‌ای منسجم و دفاع‌پذیر ارائه کرد که هم با بنیان‌های حقوق خصوصی سازگار باشد و هم توانایی مهار روابط استثمار را داشته باشد، بی‌آنکه موجب تضعیف امنیت معامله یا فرسایش اصل آزادی قراردادی گردد؟ بررسی ادبیات فلسفی و حقوقی نشان می‌دهد که سه مسیر نظری عمده برای این بازاندیشی شمارش‌شدنی است: رویکرد اراده‌گرایانه اصلاح‌شده، رویکرد عدالت معاوضی و رویکرد اعتماد و مسئولیت.

رویکرد نخست یعنی اراده‌گرایی اصلاح‌شده، بر آن است که مشروعیت قرارداد همچنان باید بر رضایت استوار باشد، اما نه هر رضایتی؛ بلکه رضایتی که در بستر شرایطی شکل گرفته باشد که فرد بتواند انتخابی معنادار و آزاد داشته باشد. معناداری انتخاب، مفهومی است که در ادبیات معاصر اخلاق و حقوق به‌ویژه در آثار جوزف راز جایگاه ویژه‌ای یافته است.

راز تأکید می‌کند که آزادی تنها زمانی ارزشمند است که گزینه‌های فرد شایسته انتخاب باشند و فرد در موقعیتی قرار گیرد که بتواند دلایل خود را برای انتخاب به طور عقلانی ارزیابی کند (Raz, 1986). در بستر قراردادها، این تحلیل بدان معناست که رضایت در شرایط فقدان گزینه‌های معقول یا در شرایط نابرابری اطلاعاتی شدید، فاقد ارزش هنجاری لازم برای ایجاد الزام اخلاقی است. از این منظر، استثمار نه ناشی از فقدان رضایت است و نه ناشی از فقدان سود، بلکه از فقدان شرایط امکان انتخاب معنادار ریشه می‌گیرد.

رویکرد دوم که در سنت عدالت اصلاحی ریشه دارد، استثمار را نقض نوعی نسبت هنجاری میان طرفین می‌داند. چنان‌که در بخش دوم تبیین شد، ارنست واینریب با صورت‌بندی نظریه حقوق خصوصی به مثابه نظامی خودبسنده و مبتنی بر دوگانه حق-تکلیف، بر این باور است که رابطه قراردادی زمانی عادلانه است که هریک از طرفین، دیگری را در جایگاه شخصی برابر به رسمیت بشناسد و تعهدات ناشی از قرارداد را بر مبنای همین تقارن هنجاری ایفا کند (Weinrib, 1995, p. 114-127). در این چارچوب، استثمار وضعیتی است که در آن یکی از طرفین از ابزار قرارداد برای تثبیت نوعی غلبه هنجاری (normative dominance) بر طرف دیگر استفاده می‌کند. هرچند واینریب خود وارد بحث استثمار نمی‌شود؛ اما نظریه او این پیامد منطقی را دارد که هرگاه قرارداد موجب برهم‌زدن توازن رابطه حق و تکلیف شود، مشروعیت اخلاقی آن زیر سؤال می‌رود. از این منظر، استثمار صرفاً نقض عدالت توزیعی نیست، بلکه تهدیدی برای «بنیاد رابطه هنجاری قرارداد» است.

رویکرد سوم که ریشه در نظریه اعتماد دارد، به ویژه در آثار آنتی‌آلن و جک بیتز، استثمار را شکلی از خیانت به اعتماد مشروع می‌بیند (Baier, 1986). هر رابطه قراردادی مبتنی بر حدی از اعتماد است؛ زیرا طرفین با اتکا به نقش حقوق در حمایت از انتخاب‌هایشان، وارد قالب الزام‌آور می‌شوند، چنانچه طرف قدرتمند از اعتماد ساختاری طرف ضعیف سوءاستفاده کند؛ برای مثال با تحمیل شروط غیرمنصفانه یا با بهره‌گیری از نیاز طرف مقابل، این وضعیت را

می‌توان مصداق «خیانت به اعتماد» دانست. چنین تحلیلی می‌تواند مبنای نظری محکمی برای قواعدی مانند منع شروط ناعادلانه یا مسئولیت ناشی از سوءاستفاده از موقعیت برتر فراهم آورد؛ قواعدی که در حقوق مصرف‌کننده یا کار نقش اساسی دارند.

ارزیابی انتقادی سه رویکرد پیش‌گفته نشان می‌دهد که هیچ‌یک به تنهایی توانایی ارائه تصویر کامل و نهایی از استثمار قراردادی را ندارند. اراده‌گرایی اصلاح‌شده بر آزادی تمرکز دارد، اما گاه از محتوای عدالت محور قرارداد غفلت می‌کند؛ عدالت اصلاحی بر تقارن هنجاری تأکید دارد، اما در برخی موقعیت‌ها در برابر نابرابری‌های ساختاری حساسیت کافی ندارد؛ نظریه اعتماد نیز هرچند در توضیح روابط قدرت‌مند توفیق دارد، در تعیین معیار دقیق برای تشخیص استثمار همچنان ابهام‌هایی دارد. به نظر می‌رسد یک نظریه جامع مقابله با استثمار باید عناصر هر سه رویکرد را در قالبی یکپارچه گرد آورد: آزادی به مثابه انتخاب معنادار، عدالت به مثابه تقارن هنجاری و اعتماد به مثابه شرط امکان روابط قراردادی.

چنین نظریه‌ای می‌تواند مبنای بازتفسیر قواعد حقوق خصوصی قرار گیرد؛ برای مثال غبن نه فقط به دلیل عدم تناسب اقتصادی، بلکه به مثابه برهم‌زدن تقارن هنجاری تحلیل‌شدنی است؛ اضطراب نه به عنوان مبنایی برای حفظ قرارداد، بلکه در جایگاه هشدار در برابر امکان استثمار سودمند باید بازفهم شود؛ شروط ناعادلانه نه استثنایی بر اصل آزادی قراردادی، بلکه ابزار صیانت از انتخاب معنادار تلقی گردد. در نتیجه ارزیابی نظری نشان می‌دهد که حقوق خصوصی برای حفظ مشروعیت هنجاری خود ناگزیر از پذیرش این واقعیت است که رضایت صوری نمی‌تواند معیار نهایی عدالت قراردادی باشد. مقابله با استثمار مستلزم گذار از صوری‌گرایی محض به رویکردی هنجاری است که بتواند میان آزادی و عدالت، رابطه‌ای متوازن و پایدار برقرار کند.

۴-۲. آزمون دومرحله‌ای سنجش

در پرتو ارزیابی انتقادی پیشین، صورت‌بندی یک آزمون کاربردی برای احراز استثمار قراردادی مستلزم آن است که سه عنصر برآمده از رویکردهای سه‌گانه انتخاب معنادار (اراده‌گرایی اصلاح‌شده)، تقارن هنجاری (عدالت اصلاحی) و اعتماد نه به شکل معیارهای مستقل و موازی، بلکه در توالی منطقی بایکدیگر سنجیده شوند. بنابراین آزمون پیشنهادی این مقاله دومرحله‌ای است:

نخست: آزمون آستانه که ناظر بر شرط امکان است و می‌پرسد آیا اساساً انتخابی معنادار در اختیار طرف ضعیف‌تر بوده است؛ تنها در صورت پاسخ منفی یا مبهم به این پرسش، ورود به مرحله دوم، یعنی آزمون محتوایی مضاعف توجیه می‌یابد. آزمون محتوایی که بر عناصر تقارن هنجاری و اعتماد استوار است، معیار عدالت اصلاحی (به قرائت واینزیبی) را عملیاتی می‌کند و از معیار عدالت معاوضی تناسب عینی عوضین، مبنای نهاد غبن متمایز اما مکمل آن باقی می‌ماند. این توالی دومرحله‌ای مانع از آن می‌شود که هر شکل از رضایت محدود، بدون سنجش دقیق‌تر کیفیت رابطه به شتاب مصداق استثمار پارادایمی تلقی شود.

۴-۲-۱. آزمون آستانه

بر مبنای راز (Raz, 1986)، پیش از هر ارزیابی محتوایی باید پرسید آیا طرف ضعیف‌تر از دامنه‌ای از گزینه‌های شایسته انتخاب برخوردار است و توانسته دلایل خود را عقلانی ارزیابی کند؟ اگر پاسخ مثبت باشد (انتخاب واقعاً معنادار بوده است)، بحث استثمار قراردادی به معنای دقیق کلمه منتفی است، هرچند معامله ممکن است از جهات دیگر (مثلاً غبن) قابل بازنگری باشد. اگر پاسخ منفی یا مبهم باشد (انتخاب محدود امانه کاملاً منتفی، برخلاف اکراه)، به مرحله دوم می‌رویم.

۴-۲. آزمون محتوایی مضاعف

در فضایی که انتخاب محدود باشد، دو پرسش تکمیلی مطرح می‌شود: آیا طرف قوی‌تر، از صورت قراردادی برای تثبیت غلبه هنجاری بر طرف مقابل بهره برده است؛ به گونه‌ای که رابطه از تلازم حق - تکلیف (واینریب) خارج شده است؟ آیا طرف ضعیف‌تر بر پیش فرض حداقلی انصاف در نهاد قرارداد تکیه کرده و این تکیه مورد سوءاستفاده قرار گرفته است؟

اگر هر دوی این پرسش‌ها پاسخ مثبت بگیرند، مصداق پارادایمی «استثمار قراردادی» محقق شده و شدیدترین ضمانت اجرا (فسخ یا بطلان) توجیه می‌یابد. تحقق تنهایی از این دو شرط برای احراز استثمار پارادایمی کافی نیست، اما نشان‌دهنده صورتی ضعیف‌تر یا مرزی از بی‌عدالتی قراردادی است که همچنان مستحق مداخله حقوقی هرچند در سطحی ملایم‌تر است. غلبه هنجاری بدون خیانت به اعتماد می‌تواند ناشی از نابرابری ساختاری قدرتی باشد که طرف ضعیف از آن آگاه بوده و آگاهانه پذیرفته است (نظیر بسیاری از قراردادهای الحاقی متعارف)؛ در چنین حالتی، صرف عدم تقارن برای احراز استثمار پارادایمی کافی نیست، اما می‌تواند مبنای تعدیل قضایی شروط باشد. برعکس خیانت به اعتماد بدون غلبه هنجاری آشکار صرفاً می‌تواند مبنای بازبینی از منظر عدالت معاوضی (نهاد غبن) باشد، نه استثمار به معنای اخص. بدین ترتیب دو شرط برای احراز «استثمار پارادایمی» تراکمی‌اند، اما تحقق هرکدام به تنهایی مبنای مستقلى برای مداخله محدودتر حقوق خصوصی فراهم می‌کند.

در این ساختار، «منفعت ناموجه» رکن مستقل سومی در کنار این دو پرسش نیست، بلکه شاهد عینی و سنجش‌پذیر احراز پرسش نخست به شمار می‌رود؛ تحصیل سهمی نامتناسب و توجیه‌ناپذیر از سوی طرف قوی‌تر، همان قرینه‌ای است که دادگاه از رهگذر آن نقض تقارن هنجاری را احراز می‌کند، نه معیاری مستقل که به تنهایی بتواند استثمار

راثابت کند؛ در غیر این صورت، آزمون به همان سنجه عینی و صرفاً اقتصادی عدالت معاوضی (نهاد غبن) فروکاسته می‌شد که این نوشتار آگاهانه از آن فاصله می‌گیرد.

۴-۲-۳. مصداق کاربردی

مقاله در بخش بعد از فردی نام می‌برد که «به دلیل نیاز مالی شدید برای درمان فرزندش» معامله می‌کند. اعمال آزمون دومرحله‌ای بر این مصداق: آستانه: اگر فرد هیچ جایگزین واقعی (اعتبار بانکی، کمک خانوادگی، فرصت مقایسه قیمت) نداشته باشد، انتخاب او معنادار نبوده است. تقارن هنجاری: اگر طرف مقابل قیمتی نازل را دقیقاً به سبب آگاهی از اضطرار طرف مقابل پیشنهاد داده (نه صرفاً هم‌زمان با آن)، غلبه هنجاری محقق شده است. اعتماد: اگر طرف ضعیف بر این پیش‌فرض تکیه کرده باشد که طرف مقابل از موقعیت او سوءاستفاده نخواهد کرد و این پیش‌فرض نقض شود، خیانت به اعتماد نیز محقق است. نتیجه: مصداق پارادایمی استثمار قراردادی.

۴-۲-۴. مصداق سلبی

برای نشان دادن قدرت افتراقی آزمون، این مصداق را در نظر بگیرید: کارآفرینی برای تأمین مالی مرحله رشد شرکت خود با چند سرمایه‌گذار مذاکره می‌کند و در نهایت شرایطی نسبتاً سخت (نظیر واگذاری سهم قابل توجه) را از یکی از آنها می‌پذیرد. آستانه: کارآفرین دست‌کم دو پیشنهاد جایگزین معتبر و فرصت مشاوره حقوقی در اختیار داشته است؛ بنابراین انتخاب او معنادار بوده است. نتیجه: چون آزمون آستانه با پاسخ مثبت خاتمه می‌یابد، بحث استثمار قراردادی به معنای

دقیق کلمه منتفی است؛ دشواری شرایط پذیرفته شده صرفاً به سنجش تناسب اقتصادی از منظر عدالت معاوضی (احتمال غبن) قابل ارجاع است، نه استثمار هنجاری. این مقایسه نشان می‌دهد آزمون صرفاً موارد آشکار را برچسب نمی‌زند، بلکه میان شرایط دشوار اما آزادانه انتخاب شده و شرایطی که از آسیب‌پذیری واقعی ناشی می‌شود، تمایز می‌گذارد. همین ساختار دو مرحله‌ای، استثمار قراردادی را از دو نهاد مجاور دیگر نیز متمایز می‌کند؛ اضطراب به معنای سنتی (ماده ۲۰۶ قانون مدنی) صرفاً به آزمون آستانه مربوط است و به تنهایی احراز استثمار پارادایمی را توجیه نمی‌کند، مگر آنکه نقض تقارن هنجاری یا خیانت به اعتماد در مرحله دوم نیز ثابت شود؛ همچنین صرف عدم تعادل اقتصادی میان ارزش عوضین، بدون احراز غلبه هنجاری یا خیانت به اعتماد، در قلمرو تحلیل عدالت معاوضی (نهاد غبن) باقی می‌ماند و به معیار استثمار هنجاری ارتقا نمی‌یابد.

۳-۴. ضمانت اجرا

صورت‌بندی نظری استثمار قراردادی تا زمانی که به ضمانت اجرایی مشخص منتهی نشود، در سطح تحلیل اخلاقی باقی می‌ماند. الگویی راهگشا در این زمینه، رویکرد مندرج در ماده ۳۰۷ اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی (UNIDROIT) است. بر این اساس، طرف زیان‌دیده حق فسخ قرارداد یا شرط را دارد؛ اما دادگاه می‌تواند به جای فسخ، قرارداد را با معیارهای متعارف تجاری منطبق کند. چنین الگویی، درجه‌بندی ضمانت اجرا (تعدیل در برابر فسخ) را جایگزین رویکرد دوگانه بطلان/صحت می‌کند و با نهادهای داخلی حقوق ایران تطبیق پذیر است: خیار غبن (مواد ۴۱۶ تا ۴۲۱ قانون مدنی) به مثابه مسیر فسخ، امکان تعدیل قضایی قرارداد به عنوان مسیر میانه و بطلان مبتنی بر مخالفت با نظم عمومی یا اخلاق حسنه (قابل قیاس با ماده ۱۳۸ قانون مدنی

آلمان) برای شدیدترین موارد. پیشنهاد این مقاله آن است که ضمانت اجرای هر مورد، بر پایه شدت نقض معیارهای سه‌گانه بخش پیشین (انتخاب معنادار، تقارن هنجاری، اعتماد) تعیین شود. هرچه نقض آگاهانه‌تر و شدیدتر باشد، ضمانت اجرا از تعدیل به سمت فسخ و در نهایت بطلان حرکت می‌کند. گفتنی است سازوکارهای پیشنهادی در این بخش (فسخ، تعدیل قضایی، بطلان) ناظر بر روابط قراردادی دوطرفه‌اند و پاسخ کاملی برای استثمار ساختاری در سطح بازار (جایی که شرایط استثماری نه توسط یک شخص معین، بلکه توسط کلیت بازار بر فرد تحمیل می‌شود؛ ر.ک. بخش ۳) به دست نمی‌دهند. مواجهه با این شکل از استثمار مستلزم ابزارهای مکمل در حقوق رقابت و تنظیم‌گری بخشی است که بررسی تفصیلی آن از قلمرو این پژوهش خارج است و می‌تواند موضوع پژوهش‌های آتی قرار گیرد.

نتیجه

مسئله استثمار قراردادی در نگاه نخست، چالشی برای عدالت اجتماعی یا اخلاق اقتصادی به نظر می‌رسد؛ با این حال، بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که این پدیده یکی از عمیق‌ترین چالش‌ها برای مبانی نظری حقوق خصوصی است. سنت کلاسیک حقوق قراردادها با تکیه بر اصل آزادی قراردادی و قاعده لزوم قراردادها، مشروعیت تعهدات را عمدتاً بر رضایت طرفین استوار می‌کرد. در این چارچوب، فرض بر آن بود که افراد در جایگاه کنشگرانی عقلانی و مستقل وارد روابط قراردادی می‌شوند؛ بنابراین نتایج این روابط حتی اگر از حیث اقتصادی نابرابر باشد، از منظر حقوقی پذیرفتنی است. با این حال، تحلیل‌های فلسفی معاصر نشان داده‌اند که رضایت به تنهایی نمی‌تواند معیار کافی برای مشروعیت هنجاری قرارداد باشد؛ زیرا در بسیاری از موارد، رضایت در بستر شرایطی شکل می‌گیرد که آزادی واقعی انتخاب را به شدت محدود می‌کند.

مفهوم استثمار دقیقاً در همین نقطه از نظریه قراردادها پدیدار می‌شود: وضعیتی که در آن یک رابطه داوطلبانه، با وجود این از حیث اخلاقی مسئله دار است. تحلیل‌های آلن ورتهایمر نشان می‌دهد که استثمار می‌تواند حتی در شرایطی رخ دهد که هر دو طرف از معامله سود ببرند؛ زیرا مسئله اصلی نه سود یا زیان، بلکه شیوه توزیع منافع در شرایط نابرابر است. از این منظر، استثمار نوعی بهره‌برداری از آسیب‌پذیری یا ضعف موقعیت طرف مقابل است؛ وضعیتی که در آن طرف قدرتمندتر، بدون نقض صریح قواعد حقوقی، از موقعیت برتر خود برای تحمیل شرایطی استفاده می‌کند که با معیارهای انصاف و برابری هنجاری سازگار نیست.

بررسی ظرفیت‌های حقوق خصوصی نشان داد که این نظام حقوقی هرچند پراکنده، ابزارهایی برای مواجهه با چنین روابطی در اختیار دارد. نهادهایی همچون غبن، قواعد مربوط به اکراه و اضطرار و نیز مقررات مربوط به شروط ناعادلانه در قراردادها، مصرف‌کننده، همگی بیانگر این واقعیت‌اند که حقوق خصوصی هرگز در برابر نابرابری‌های شدید قراردادی بی‌توجهی کامل نداشته است. با این حال، این ابزارها غالباً فاقد یک مبنای نظری منسجم هستند و بیشتر در قالب استثناهایی پراکنده بر اصل آزادی قراردادی عمل می‌کنند. همین پراکندگی مفهومی سبب شده است که حقوق خصوصی در مواجهه با اشکال پیچیده‌تر استثمار به‌ویژه استثمار ساختاری در بازارهای مدرن با محدودیت‌های قابل توجهی روبرو باشد.

در پرتو این تحلیل، مقاله حاضر کوشید امکان صورت‌بندی یک چارچوب هنجاری برای فهم و مهار استثمار قراردادی را بررسی کند. نتیجه این بررسی نشان داد که یک نظریه قابل دفاع باید سه عنصر بنیادین را با یکدیگر تلفیق کند: نخست: آزادی به مثابه امکان انتخاب معنادار؛ دوم: عدالت به مثابه تقارن هنجاری میان طرفین قرارداد؛ سوم: اعتماد به مثابه شرط امکان روابط قراردادی پایدار. تنها در پرتو چنین چارچوبی است که می‌توان میان احترام به اراده افراد و ضرورت جلوگیری از بهره‌برداری‌های ناعادلانه توازن برقرار کرد.

بنابراین مسئله استثمار را نمی‌توان صرفاً با اصلاحات جزئی در قواعد قراردادی حل و فصل کرد، بلکه این مسئله مستلزم بازاندیشی در فهم ما از آزادی قراردادی است. اگر آزادی قراردادی به گونه‌ای تفسیر شود که صرفاً رضایت ظاهری را معیار مشروعیت بداند، حقوق خصوصی ناگزیر به ابزاری برای تثبیت نابرابری‌های موجود بدل خواهد شد. در مقابل، اگر این اصل در پرتو مفاهیمی چون انتخاب معنادار، انصاف معاوضی و مسئولیت هنجاری طرفین بازخوانی شود، می‌تواند همچنان به مثابه یکی از ارکان اساسی نظم حقوق خصوصی باقی بماند.

از این منظر، مطالعه استثمار قراردادی نه صرفاً تلاشی برای شناسایی یک آسیب در روابط اقتصادی، بلکه گامی در راستای تعمیق فهم نظری از عدالت در حقوق خصوصی است. پژوهش‌های آینده می‌توانند با بررسی تطبیقی نظام‌های حقوقی مختلف و نیز با بهره‌گیری از نظریه‌های فلسفی معاصر درباره قدرت، آسیب‌پذیری و برابری، چارچوب‌های دقیق‌تری برای شناسایی و مهار استثمار در روابط قراردادی ارائه دهند. چنین مسیری می‌تواند به شکل‌گیری نظریه‌ای منسجم از عدالت قراردادی بینجامد؛ نظریه‌ای که در آن آزادی و انصاف نه در تقابل، بلکه در پیوندی تکمیلی با یکدیگر فهم می‌شوند.

کتابنامه

- آرام، محمدرضا؛ جعفری، فیض‌الله (۱۴۰۴). «تأملی نو بر «رضایت» به مثابه عنصر ذاتی داوری تجاری بین‌المللی». مجله حقوقی بین‌المللی، ۴۲ (۸۰)، ص ۱۳۹-۱۵۷.
- افتقاری، رامین و همکاران (۱۴۰۱). «نظریه وعده به عنوان مبنای الزام‌آوری قراردادها»، مطالعات حقوقی، ۱۴ (۲)، ص ۱-۳۴.
- ترکمانی، ابوالفضل و همکاران (۱۴۰۴). «قلمرو صلاحیت دادستان در مواجهه با شرط غیرعادلانه در قراردادهای الحاقی». مجله حقوقی دادگستری، ۸۹ (۱۳۱)، ص ۲۰۹-۲۳۹.

- خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۹). صحیفه‌امام. ج ۱۲. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خندانی، سیدپدرام؛ خاکباز، محمد (۱۳۹۲). «تفسیر نظریه عدالت معاوضی در قلمرو قراردادهای». مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۵ (۸)، ص ۶۹-۸۴.
- زاهدی، امیر؛ درایتی، حمید (۱۴۰۳). «تمایز مفهومی و موضوعی عقود شرعی و معاهدات». جستارهای فقهی و اصولی، ۱۰ (۳)، ص ۱۰۱-۱۲۸.
- شهیدی، مهدی (۱۳۷۷). تشکیل قراردادهای و تعهدات. تهران: نشر حقوقدان.
- قانون تجارت الکترونیکی مصوب ۱۳۸۲/۱۰/۱۷ مجلس شورای اسلامی.
- قانون مدنی مصوب ۱۳۱۴/۰۸/۰۸ مجلس شورای ملی.
- قنواتی، جلیل (۱۳۸۹). «اصل آزادی قراردادی: قراردادهای و شروط غیرعادلانه». فصلنامه علمی فقه و اصول، ۴۲ (۸۸)، ص ۱۳۵-۱۵۷.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۰). حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادهای. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷). قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی. چ ۱۷، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- مظاهری، رقیه؛ اعوانی، شهین (۱۴۰۱). «مناسبات «کرامت» و «آزادی انسان» از منظر کانت». حکمت و فلسفه، ۱۸ (۷۱)، ص ۱۸۵-۲۰۸.
- مقدادی، محمد مهدی؛ یزدان شناس، علی (۱۴۰۰). «مطالعه تطبیقی قواعد تفسیر عبارات الحاقی و حذف شده در قراردادهای استاندارد در حقوق ایران و انگلستان». مجله علمی حقوق خصوصی، ۱۸ (۱)، ص ۹۵-۱۱۹.
- موسوی، سیداحمد و همکاران (۱۴۰۱). «قاعده التزام به قراردادهای». پژوهش حقوق خصوصی، ۱۱ (۴۰)، ص ۹۳-۱۲۸.
- موسوی، سیدفضل‌الله و همکاران (۱۳۹۱). «مطالعه تطبیقی اصول تفسیر قرارداد». پژوهش حقوق خصوصی، ۱ (۰)، ص ۱۸۳-۲۱۳.
- نجفی (الجواهری)، محمد حسن بن باقر بن عبدالرحیم (۱۳۶۲). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. ج ۲۳. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- هاشمی، سیده فاطمه (۱۴۰۵). «بازخوانی اصل آزادی قراردادی در پرتو اخلاق کانتی». فلسفه معاصر.

- Aristotle. *Nicomachean Ethics*. Translated by Terence Irwin. 2nd ed. Indianapolis: Hackett Publishing, 1999.
- Atiyah, P. S. *The Rise and Fall of Freedom of Contract*. Oxford: Oxford University Press, 1979.
- Baier, Annette C. "Trust and Antitrust." *Ethics* 96, no. 2 (1986): 231–260.
- Collins, Hugh. *The Law of Contract*. 4th ed. Cambridge: Cambridge University Press, 2003.
- Eisenberg, Melvin A. "The Bargain Principle and Its Limits." *Harvard Law Review* 95, no. 4 (1982): 741–801.
- Fried, Charles. *Contract as Promise: A Theory of Contractual Obligation*. Cambridge, MA: Harvard University Press, 1981.
- German Civil Code (*Bürgerliches Gesetzbuch*). Translated edition. Munich: C.H. Beck, 2023.
- Gordley, James. *The Philosophical Origins of Modern Contract Doctrine*. Oxford: Oxford University Press, 1991.
- Kant, Immanuel. *Groundwork of the Metaphysics of Morals*. Translated by Mary Gregor. Cambridge: Cambridge University Press, 1998.
- Marx, Karl. *Capital: A Critique of Political Economy*, Vol. 1. Translated by Ben Fowkes. London: Penguin Classics, 1976.
- Raz, Joseph. *The Morality of Freedom*. Oxford: Oxford University Press, 1986.
- Ripstein, Arthur. *Force and Freedom: Kant's Legal and Political Philosophy*. Cambridge, MA: Harvard University Press, 2009.
- Sample, Ruth. *Exploitation: What It Is and Why It's Wrong*. Lanham, MD: Rowman & Littlefield, 2003.
- Weinrib, Ernest J. *The Idea of Private Law*. Cambridge, MA: Harvard University Press, 1995.
- Wertheimer, Alan. *Exploitation*. Princeton: Princeton University Press, 1996.